



یک سفال زیبا

در حیاطمان باگل
ساختم دوتا کوزه
مثل آن دورا دیدم
ماه پیش در موزه

مادرم رسید از راه
کوزه‌های من را دید
دست زد برای من
صورت مرا بوسید

گفت باید این‌ها را
توی بوفه بگذاریم
من چقدر خوش‌حالم
یک سفالگر داریم

